لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

میلاد مسعود و مبارک صدیقه‌ی طاهره فاطمه زهرا، سیده نساء العالمین را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام به همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران تبریک عرض می‌کنیم و هم‌چنین خدمت شما عزیزان و امیدواریم که همه‌ی ما جزو دوستداران و تابعین آن بزرگوار بوده باشیم ان شاء الله.

بحث در روایات دالّه‌ی بر وجوب بغض فاعل منکر و تارک معروف بود، گفتیم که روایات دالّه‌ی بر این مطلب علی طوائف، طایفه‌ی أولی روایاتی است که از آن استفاده می‌شود که بغض نسبت به تارک معروف و فاعل منکر مطلقاً واجب است چه قبل از امر و نهی و چه حین امر و نهی و چه بعد، و طایفه‌ی ثانیه روایاتی است که دلالت می‌کند که اگر امر به معروف شد و نهی از منکر شد و اثر نکرد آن‌گاه بغض واجب است، نه به مجرد این که انسان می‌بیند کسی تارک معروف یا فاعل منکر است، نه آن‌جا بغض واجب نیست. ولی اگر امر کرد نهی کرد و اثر نگذاشت آن‌جا بغض واجب هست و طایفه‌ی سوم هم که ان شاء الله بعداً خواهیم خواند روایاتی است که اصل حب و بغض را در همه‌ی این موارد به یک نحوی که حالا بعداً توضیح می‌دهیم واجب می‌کند.

از روایات طایفه‌ی أولی تا به حال دو تا حدیث خواندیم که در دلالت یا سند آن احادیث اشکال داشتیم.

روایت سوم از این طایفه‌ی أولی، روایتی است که شیخ مفید قدس سره در امالی، شیخ طوسی عن الشیخ المفید در امالی و اربلی قدس سره در کشف الغمّه این روایت را نقل کردند که روایت مفصلی است و بسیار خوش‌مضمون و و روایتی است که حسن بن علی صلوات الله علیهما نقل می‌فرمایند که عند الوفاة امیرالمؤمنین سلام الله علیه این وصیت را خطاباً به ایشان فرمودند یک فراز از این وصیت مبارک این هست «أَنَّهُ قَالَ لَهُ عِنْدَ وَفَاتِهِ وَ وَاخِ الْإِخْوَانَ فِی اللَّهِ وَ أَحِبَّ الصَّالِحَ لِصَلَاحِهِ وَ دَارِ الْفَاسِقَ عَنْ دِینِکَ وَ أَبْغِضْهُ بِقَلْبِکَ وَ زَائِلْهُ بِأَعْمَالِکَ لِئَلَّا تَکُونَ مِثْلَهُ» این فراز که محل استشهاد هست « وَ دَارِ الْفَاسِقَ عَنْ دِینِکَ» کسی که فاسق از دین هست دین تو و واجباتش را انجام نمی‌دهد، محرماتش را ترک نمی‌کند با او مدارا کن اما «أَبْغِضْهُ بِقَلْبِکَ» اما در قلب خودت او را مبغوض بدار، بنابراین این روایت هم می‌شود جزو روایات دالّه‌ی بر وجوب بغض کسی که فاسق عن دین است إمّا بارتکاب الحرام أو بترک المعروف.

به استدلال به این روایت وجوهی از مناقشات هست که باید بررسی کنیم؛ مناقشه‌ی أولی این هست که این تعبیر «الفاسق عن دینک» نه الفاسق عن احکام دینک، «الفاسق عن دینک»، ممکن است که گفته شود این جمله ظهور دارد یا لااقل من احتمال این که مراد این هست که کسی که از دین تو منحرف است یعنی یا کافر است یا مخالف است، این را دارد می‌فرماید که ابغضهُ فی قلبک، اما کسی که از دین تو منحرف نیست منتها حالا گناه‌کار است در همین دین هست، انحراف از دین ندارد، فاسق عن دین نیست، داخل همین دین است اما مرتکب بعضی از گناهان معاذ الله می‌شود یا ترک بعض واجبات معاذ الله می‌کند این شامل او نمی‌شود. بنابراین غیر از بحث ما است بحث ما این است که فاعل منکر یا تارک معروف این را، نه بما أنّه کافرٌ، نه بما أنّه مخالفٌ و خارجٌ عن المذهب، این محل بحث ما نیست به عنوان کافر، به عنوان تارک واجب، حالا آن‌ها هم اگر که فرض کنیم که مکلف به فروع هم هستند اما در عین حال این صنف تارکین واجب و فاعلین محرم را دارد می‌فرماید که خارج از دینت هستند خارج از دین را دارد می‌فرماید اما کسی که خارج از دین نیست و داخل در دین هست و مرتکب حرام یا ترک واجب می‌شود را شامل نمی‌شود. بنابراین وزان این روایت وزان بعض روایاتی می‌شود که در باب هفدهم از همین ابواب ذکر شده حالا به این کتاب ما می‌شود صفحه‌ی 548 و 549، روایت در کافی شریف هست فرمود:

س: ...

ج: یعنی اگر دلیلی آمد گفت که کافر را مبغوض دارید از آن می‌توانیم استفاده بکنیم کسی که کافر نیست حالا یک حرامی را انجام داده باید او را میغوض داشته باشیم، این روایت دارد می‌گوید کافر را مبغوض داشته باش، خارج از مذهب را مبغوض داشته باش به آن نمی‌توانیم استدلال کنیم برای این کسی که داخل در مذهب ما است گناهی انجام داده واجب است او را مبغوض داشته باشیم اشکال این است. «الْفَاسِقَ عَنْ دِینِکَ» پس بنابراین ولو این که مرحوم حاجی نوری قدس سره این روایت را در این در این باب ذکر فرموده اما مربوط به این باب بنابراین اشکال نمی‌شود.

ما روایاتی داریم که در آن روایات هست کسی که خارج از دین شما و مذهب شما هست در آن روایات فرموده‌اند که مبغوض داشته باشید آن‌ها را، حدیث 5 و 6 «کُلُّ مَنْ لَمْ یُحِبَّ عَلَی الدِّینِ وَ لَمْ یُبْغِضْ عَلَی الدِّینِ، فَلَا دِینَ لَهُ» این نظیر این روایت می‌شود و امثال این روایات که وجود دارد و مراجعه می‌فرمایید که مفادش همین است که کسی که خارج از دین شما می‌شود نسبت به آن‌ها دارد می‌فرماید این مناقشه‌ی اول.

مناقشه‌ی دوم: این هست که این روایت شریفه و این فراز از این روایت شریفه در وصیت حضرت سلام الله علیه به امام حسن مجتبی علیهم السلام وارد شده است.

س: حاج آقا ببخشید این معنای اول، مناقشه‌ی اول، فسق و فاسق را لغوی گرفتید؟ ...

ج: بله دیگر فاسق همان معنای الفاسق عن دینک، نفرموده الفاسق، ببینید از همین که با «عن» تعدیه کرده معلوم می‌شود معنای لغوی هست و الا آن که اگر بگوییم فاسق در اسلام یک حقیقت شرعیه و متشرعیه پیدا کرده است عنوان الفاسق است مثلاً می‌گوید فرض کن لاتصلی خلف الفاسق، آن را می توانیم بگوییم یک معنای حقیقت شرعیه دارد یا می‌گوید «لایطلق عند الفاسق»، آن‌ها را ممکن است آن‌جوری معنا بکنیم که یعنی، اما وقتی گفت الفاسق عن دینک، این معلوم است که دارد معنای لغوی را می‌گوید یعنی

المنحرف عن دینک، کسی که خارج از دین است بنابراین ربطی به بحث ما پیدا نمی‌کند.

مسئله‌ی دوم این هست که لو فرضنا که حالا «الْفَاسِقَ عَنْ دِینِکَ» یعنی کسی که مرتکب محرمات می‌شود و ترک واجبات می‌کند فرض کنیم این معنایش باشد. اشکال این هست که این روایت در مقام وصیت به اولاد هست و این مقام، که مقام وصیت یک شخصی است که در حال احتضار است و در نزدیکی فوتش هست و دارد وصیت می‌کند این مقام، مقامی است که شخص موصی، به آن‌چه که دل‌خواهش هست که بلدش یا اهلش انجام بدهند آن‌ها را دارد امر و نهی می‌کند حالا فارغ از این که در شرع این واجب است یا مستحب است یا هر چه، کاری به این جهت ندارد که در شرع چگونه است او خواسته‌ی خودش را از موصی‌له و آن اولاد دارد بیان می‌کند. بنابراین مقام وقتی شد مقام وصیت، یک وقت وصیت برای اهل عالم است برای همگان است یک وقت وصیت برای اولاد است برای اهل است، کسی که در مقام وصیت برای اهل و اولاد دارد فرمایش می‌فرماید این می‌خواهد آن‌چه که خودش دوست دارد بما أنّه که این‌ها فرزندانش هستند و می‌خواهد در آتیه آن‌ها بر آن منهاج عمل بکنند روی ... و انگیزه‌هایی که دارد این امر و نهی‌های او به این عنوان است، نه به عنوان شریعت و این که در شرع واجب است یا حرام است. پس خود این که این وصیت در این مقام صادر شده است جلوی ظهور کلام را در این که مولوی شرعی باشد می‌گیرد. بلکه به عنوان....

س: ...

ج: نه ظهور پیدا نمی‌کند به عنوان مولوی شرعی دارد می‌فرماید، نه به عنوان این که این خواسته‌هایی است که خودش دارد، ممکن است که یک امر مستحبی هم باشد وصیت می‌کند که من از شما می‌خواهم حتماً این کار را بکنید یک موصی، یک پدری می‌خواهد از دنیا برود به فرزندانش می‌گوید من شما را وصیت می‌کنم بر این که حتماً نماز شب بخوانید، من شما را وصیت می‌کنم به این که هر شب جمعه به سر مزار من بیایید مثلاً، من شما را وصیت می‌کنم که هر شب جمعه یک سوره‌ی فاتحه برای من بخوانید، این معنایش این نیست که این چیزها واجب شرعی است معنایش این هست که خواسته‌ی من از شما این‌ها است حالا حضرت امیر سلام الله علیه به حضرت مجتبی سلام الله علیه خطاب می‌فرماید که این وصیت‌ها را من از تو دارم یعنی می‌خواهم این‌ها را انجام بدهی در مقام این نیست که می‌خواهد بفرماید که این‌ها وجوب شرعی دارد، وجوب الهی دارد، در این مقام نیست. پس بنابراین ظهور پیدا نمی‌کند که آن‌چه که حضرت در این‌جا فرموده است این‌ها واجب‌های شرعی است که ترک آن حرام است، مثلاً حالا فرضاً حضرت می‌فرماید من از تو می‌خواهم که بغض این آدم‌های معصیت‌کار را توی دل داشته باشی ممکن است که خدا مستحب فرموده حالا این امر مستحب را حضرت از فرزندش می‌خواهد، مثل این که به فرزندش می‌فرماید من از تو می‌خواهم این نماز شب را بخوانی، پس این دلالت نمی‌کند چون وصیت خاص است یک وقت وصیت به جامعه است مثل آن‌چه که وصیت ... حضرت چند تا وصیت از ایشان نقل شده دیگر، آن وصیتی که «علیکم بالانتظام امورکم» و چه و آن‌ها به همگان است، اما این وصیتی که به ولد خاص هست که این‌جا اتفاقاً توی این وصیت، وصیت بود که حضرت به برادرانش توصیه می‌فرماید به افراد خانواده توصیه فرموده است در این وصیت، خیلی وصیت البته خواندنی و زیبایی است اما خطاب به این هست و شاهد بر این که این وصیت امور واجبه فقط در آن نیست بلکه بسیاری از امور مستحبه و مرغوبٌ فیها هم حضرت در این وصیت فرموده‌اند. من دیشب که مطالعه می‌کردم بنا داشتم که آن کتاب امالی شیخ مفید را

بیاورم تا این که آن فرازهایی را از آن بخوانم ولی صبح که آمدم فراموش کردم بیاورم، حالا اگر دوستان این‌جا داشته باشند خوب است. فرازهای فراوانی در این وصیت، امور غیر واجبه است که بالضروره واجب نیستند. حضرت فرموده شما را وصیت می‌کنم به این که این کار را بکنید این کار را بکنید این کار را بکنید از اموری که آن امور حتماً بالضرورة الفقه واجب نیستند. بنابراین این روایت با توجه به این خصوصیتی که عرض کردیم و امثال روایاتی که در مقام وصیت‌های شخصی است نه وصیت به جامعه، نه وصیت به امت، این‌هایی که وصایای شخصی هست و به خانواده و افراد خانواده می‌شود ما به این‌ها تا قرینه نباشد نمی‌توانیم استدلال کنیم به این که این‌ها بر اساس وجوب شرعی است نه، چون موصی می‌تواند هر امر مورد دلخواه خودش را که محرم نباشد و یک جهتی داشته باشد که بر اساس آن جهت داعی و انگیزه دارد که اهل و عیال خودش را بر آن وادار بکند ولو مستحب است ولو مباح است وصیت بفرماید.

س: جایگاه موصی ...

ج: نه موصی همین‌جا عرض کردم این موصی هم ولو امیرالمؤمنین سلام الله علیه باشد نمی‌تواند به فرزندانشان بفرماید که بر شما است من وصیت می‌کنم شما را که نماز شب بخوانید من وصیت می‌کنم شما را که خیلی به ارحام‌تان برسید، آن که به ارحام باید رسید خیلی رسیدن نیست کف آن هست، آن که واجب است کف آن است که قطع رحم نشود، نه خیلی رسیدن، اما می‌فرماید من شما را وصیت می‌کنم که خیلی به ارحام برسید و امثال ذلک.

س: ...

ج: این سیاق روایت نشان می‌دهد که همین مستحبه، خیلی یعنی اعم است.

س: حالا اگر امر به واجب باشد و ترک محرم، سرایت به جامعه نمی‌کند؟

ج: یعنی چی؟

س: این که دارد به امام حسن علیه السلام دارد می‌گوید ولی به جامعه هم سرایت می‌کند این حکم؟

ج: نه، جامعه هم می‌فهمد، می‌فهمد که این‌ها کار خوبی است بیش‌تر از این نمی‌فهمند که می‌فهمند که کار خوبی هست،

بله فرمود که « لَمَّا حَضَرَتْ وَالِدِیَ الْوَفَاةُ أَقْبَلَ یُوصِی، فَقَالَ: هَذَا مَا أَوْصَی بِهِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ أَخُو مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ)» تا شهادتین و این‌ها را می‌فرماید «ثُمَّ إِنِّی أُوصِیکَ- یَا حَسَنُ- وَ کَفَی بِکَ وَصِیّاً بِمَا أَوْصَانِی بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ)، فَإِذَا کَانَ ذَلِکَ یَا بُنَیَّ الْزَمْ بَیْتَکَ» یک مصلحتی است برای حضرت مجتبی علیه السلام که بعد از وفات حضرت فعلاً در خانه بنشیند «الْزَمْ بَیْتَکَ» یک کار شخصی است «وَ ابْکِ عَلَی خَطِیئَتِکَ» بکاء بر خطیئه واجب است؟ یکی از فضائل است یکی از مستحبات است «وَ لَا تَکُنِ الدُّنْیَا أَکْبَرَ هَمِّکَ، وَ أُوصِیکَ یَا بُنَیَّ بِالصَّلَاةِ عِنْدَ وَقْتِهَا، وَ الزَّکَاةِ فِی أَهْلِهَا عِنْدَ مَحَالِّهَا، وَ الصَّمْتِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ وَ الِاقْتِصَادِ» میانه‌روی در معیشت، واجب است؟ «وَ الْعَدْلِ فِی الرِّضَاءِ وَ الْغَضَبِ، وَ حُسْنِ الْجِوَارِ، وَ إِکْرَامِ الضَّیْفِ، وَ رَحْمَةِ الْمَجْهُودِ وَ أَصْحَابِ الْبَلَاءِ، وَ صِلَةِ الرَّحِمِ، وَ حُبِّ الْمَسَاکِینِ وَ مُجَالَسَتِهِمْ، وَ التَّوَاضُعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَفْضَلِ الْعِبَادَةِ، وَ قَصْرِ الْأَمَلِ، وَ

اذْكُرِ الْمَوْتَ، وَ ازْهَدْ فِی الدُّنْیَا، فَإِنَّکَ رَهِینُ مَوْتٍ، وَ غَرَضُ بَلَاءٍ، وَ صَرِیعُ سُقْمٍ وَ أُوصِیکَ بِخَشْیَةِ اللَّهِ فِی سِرِّ أَمْرِکَ وَ عَلَانِیَتِکَ، وَ أَنْهَاکَ عَنِ التَّسَرُّعِ بِالْقَوْلِ وَ الْفِعْلِ، وَ إِذَا عَرَضَ شَیْءٌ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ فَابْدَأْ بِهِ، (فوراً) وَ إِذَا عَرَضَ شَیْءٌ مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا فَتَأَنَّهُ» نمی‌خواهد عجله کنی درست فکر کن ببین به درد می‌خورد نمی‌خورد «حَتَّی تُصِیبَ رُشْدَکَ فِیهِ، وَ إِیَّاکَ وَ مَوَاطِنَ التُّهَمَةِ وَ الْمَجْلِسَ الْمَظْنُونَ بِهِ السَّوْءُ، فَإِنَّ قَرِینَ السَّوْءِ یَغُرُّ جَلِیسَهُ» می‌بینید خیلی از این‌ها امور اخلاقی یا استحبابی است حالا تا می‌رسد آن وقت به آن فرازی که حالا باز هم همین‌جور، بنابراین وقتی انسان به این، پس وقتی انسان به این خطبه‌ی مبارکه نگاه می‌کند می‌بیند که.... نمی‌خواهم به وحدت سیاق و این‌ها بگویم این حرف آخری است حرف این هست که موصی در مقام وصیت به اهل و عیال وقتی وصیت می‌فرماید این مقام، مقامی نیست که باعث بشود امر و نهی‌ای که دارد می‌کند دلالت بکند بر این که این وجوب شرعی را دارد می‌گوید نه،

س: این‌هایی که وصیت می‌کردند خصوصاً به نزدیکان خودشان، آن‌ها قطعاً وصیت‌شان برای دیگران است

ج: نه، «الزم بیتک» برای دیگران حتماً نیست الزم بیتک چه برای دیگران است؟

س: ...

ج: پیغمبر چرا وصیت کردند توی گوش آن؟

س: ...

ج: این‌جور نیست عیب ندارد نه برای هر دوی آن‌ها هست هم برای مردم است هم برای آن‌ها. اصل خوب بودن این‌ها را می‌رساند، البته اصل خوب بودنش هم نه در همه‌جا و برای همه، الزم بیتک معلوم نیست برای همه حتی خوب باشد نه یک دستوری است که خدای متعال، این‌ها وظایفی است بعضی از آن‌ها که خدای متعال عند الرسول ودیعه گذاشته، پیامبر به امیرالمؤمنین که خلیفه‌ی بلافصلش است فرموده، او به خلیفه‌ی بعد می‌فرماید، خلیفه‌ی بعد به خلیفه‌ی بعد، آن کارهای وظایفی که خدای متعال برای‌شان تعیین فرموده که باید انجام بدهند. حضرت مجتبی سلام الله علیه بعد از شهادت امیرالمؤمنین وظیفه‌اش فعلاً این هست که الزم بیتک، خدای متعال به پیغمبر فرموده پیغمبر به امیرالمؤمنین که بعد از خودت به حسن سلام الله علیه بگو که الزم بیتک، چه اشکالی دارد؟ این امر خدای متعال است، این نه این که یک چیزی است که می‌داند، از چه راهی می‌داند؟ آن‌ها هم می‌دانند از همین راه‌ها می‌دانند دیگر، از راهی که پیامبر فرموده یا خودشان إن شائوا علموا هستند اگر بخواهد یک چیزی را بداند می‌داند اما اگر بخواهد نه از همین راه عادی بداند از راه وصایت پدر بداند این‌ها که اشکالی ندارد.

س: ...

ج: استغفر الله ربی و اتوب الیه، حجت است به ما یدلِ علیه، اگر دلالت بر وجوب می‌کند وجوباً و إن مستحباً مستحباً، و هکذا، حجت است یعنی چی؟ یعنی الزام توی آن در می‌آید، حرف سر این هست که ما از کجا بفهمیم که این امر الزامی است این مقام، مقام وصیت یک موصی است به فرزندان، مقام وصیت موصی به فرزندان یعنی آن‌چه که خودش بما أنّه أنّه طالب آن هست و خواستار آن هست دارد می‌فرماید، در گردن فرزندان می‌گذارد، نه بما أنّه واجبٌ الهی و شرعی، که اگر نکنید مخالفت امر خدا کردید در این مقام نیست

که این را بخواهد بفهماند در مقام این هست که خواسته‌های من از شما بما أنّی موصی و انتم موصی له بنده هستید این‌ها را از شماها می‌خواهم این مقام وصیت خاص است نه وصیت عام به امت، وصیت خاص یعنی این، پس امیرالمؤمنین از فرزندش و فرزندانش این مطالب را بما أنّه که آن موصی است این‌ها اهل و عیال و فرزندانش هستند خواسته است، این دلالت نمی‌کند که بما أنّه واجبات الالهیه و شرعیه خواسته به این نیست و الشاهد علی ذلک این است که بیش‌تر فقرات این وصیت مبارک علی الظاهر امور غیر واجبه هست به ضرورة مذهب، که این‌هایی که خیلی خواندم از واضحات است که این‌ها در شرع واجب نیستند.

إن قلت که ما می‌گوییم امیرالمؤمنین این‌جا بعث فرموده، هر مقدارش، این حرفی که علی مسلک النائینی و الامام قدس سرهما، می‌گوییم آقا این بعث فرموده به این‌ها، وقتی بعث فرمود هر جا قرینه پیدا کردیم و ترخیصی پیدا کردیم خیلی خب، هر جا ترخیص پیدا نکردیم به حکم عقل واجب است که اطاعت بکنیم. این‌جا هم همین‌جور است فرموده است که إبغض آن‌ها را، اگر روایتی نداشته باشیم، دلیلی نداشته باشیم بر ترخیص، معلوم می‌شود که این واجب است.

جواب این هست که اولاً همان‌طور که گفتیم این در جایی است که آن بعث، بعث الهی باشد نه بعث یک موصی برای اهلش، ولو آن موصی پیامبر باشد ولو آن موصی خلیفه باشد خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد اگر به عنوان دین بود به عنوان شریعت بود بله، اما اگر به عنوان وصیت خودش برای فرزندان خودش بود که حق دارد که موصی برای فرزندان خودش یک مطالبی را بفرماید نه برای جامعه، نه برای همه، برای آن‌ها هم ولو واجب کرده باشد اما خطابش به همگان نیست که بگوییم خطابش به ما هم متوجه است و ثانیاً آن که مسلم است که حکم عقل است که علمین می‌فرمایند یا حجت عقلائی هست آن در جایی است که تکلیف شرعی، بعث شرعی باشد نه بعث شخصی، یا بعث مولوی ائمه علیهم السلام باشد بعث مولوی برای دیگران، اما اگر بعث مولوی نیست یک امر خانوادگی است شخصی است برای بین خودشان و فرزندان‌شان است چنین حکم عقلی برای دیگران وجود ندارد بنابراین علی جمیع المسالک در دلالت اوامر و نواهی بر وجوب و حرمت علی جمیع المسالک به این روایت شریفه و امثال این‌جور روایاتی که وصیت‌های خاص و ویژه برای اهل هستند ما نمی‌توانیم استدلال بکنیم.

س: در غیر وصیت هم این را می‌فرمایید؟ مثلاً آن‌جایی که پیامبر به امیرالمؤمنین سفارشاتی دارند دیگر وصیت نیست آن‌جا هم حضرت امیر را دوست دارند آن چیزهایی که دوست دارند را به ایشان می‌فرمایند آیا این فرمایش شما آن‌جاها هم هست؟

ج: ببینید موارد اگر یک جایی مثل این‌جا باشد بله آن‌جا هم همین‌جور می‌شود که یعنی آن امر و نهی‌ها در این مقام، مثلاً فرض کنید که در مقام این هست که حضرت، بعضی روایات اتفاقاً همین‌جور هم هست فرض کنید که یک کسی دستور سلوکی می‌خواهد در مقام، مقامی است که دستور سلوکی دارد می‌دهد، نمی‌خواهد بگوید که در شرع این‌ها واجب است می‌خواهد بگوید که تو اگر می‌خواهی به آن مقصد برسی دستور سلوکی هم نخواهد این کارها را بکن، این از آن نمی‌توانیم استفاده بکنیم این واجب شرعی هست و دیگران اگر، حالا یک کسی نمی‌خواهد سلوک کند می‌خواهد عادی زندگی کند، عارفانه نمی‌خواهد زندگی کند، دنبال آن مقامات نیست، پس این معنایش این نیست که آن‌ها حرام است اشکال دارد، می‌گوید آقا مثلاً هر روز روزه بگیر فرض کن، یک دستور سلوکی

دارد می‌دهد یا فلان کار را بکن، این مقدار بخواب، این موقع‌ها بیدار باش نمی‌دانم چه بکن چه بکن، این دستور سلوکی دارد می‌دهد این هم، این دلالت نمی‌کند بر این که شرع این‌چنین است اگر امری در آن‌جا بود نهی‌ای در آن‌جا بود بر همه‌ی امت واجب است، بله هر کسی سلوک می‌خواهد، تازه آن دستور سلوکی هم به شرط این هست که احتمال ندهیم خصوصیت شخص در آن دخالت دارد دستورات سلوکی یک مقدار آن مثل نسخه‌های پزشک می‌ماند اگر برای این بیمار یک نسخه‌ای داد بیمار دیگر نمی‌تواند بیاید بگوید، الان داد همه‌ی پزشک‌ها بلند است که چرا آخر شما به این، یک کسی آمده پهلوی ما یک نسخه‌ای به او دادیم دیگری هم می‌گوید شبیه این هست می‌رود همان را عمل می‌کند، این یک خصوصیاتی داشته که ما این را به او دادیم از جهات مختلف، او نباید این کار را بکند باید بیاید پهلوی خود ما، حالا این‌جا هم همین‌طور است دستور سلوکی که گاهی یک بزرگی به یک کسی می‌دهد، مگر این که روشن باشد دستور سلوک عام دارد می‌دهد، بله بعضی از روایات داریم که دستور سلوکی عام دارد می‌دهد یعنی هر کسی طالب سلوک است بلافرقٍ، اما دستور سلوکی خاص برای شخص ممکن است که خصوصیات آن فرد در نظر گرفته شده از آن نمی‌توانیم بگوییم که هر کسی می‌خواهد این راه را این کار را باید بکند حالا به یکی دستور دادند نه، تو توی خانه‌ات بنشین، بیرون نرو، چکار بکن، بگوییم این دستور اسلام است که مثلاً در خانه بنشیند این نه این برای آن شخص خاص بوده، یا خصوصیاتی در او شاید بوده برای آن فرمودند این‌جوری بکن.

س: ...

ج: الجواب الثالث، دارد وقت الان اجازه بفرمایید دیگر.

س: ...

ج: حالا اگر بنا باشد نمی‌دانم این‌طرف چه کسی بود من ترجیح بلامرجح نشود گرچه سیادت شما مرجح است اگر آن طرف سادات نبودند نمی‌دانم.

س: ...

ج: حالا ایشان می‌گویند این سؤال، سؤال خیلی‌ها هست این می‌شود مرجح آن.

س: ...

ج: اولاً و ثانیاً کجا؟

س: ...

ج: اولاً این بود که «الفاسق عن دینک»،

س: ...

ج: طبق مسلک امام و این‌ها هم گفتیم که دو تا حرف زدیم یکی این بود که گفتیم این‌جا وقتی به عنوان شخص دارد می‌فرماید ظهور ندارد آن که ظهور دارد به عنوان دین است اگر شارع به ما

س: ...

ج: بله مقام شارعیت باشد، این نه به مقام شارعیت نیست این برای این، این اولاً گفتیم این‌جا حکم عقل، چنین حکمی وجود ندارد که، چون اصلاً ظهور ندارد در مقام شارعیت.

ثانیاً گفتیم آن‌هایی که می‌گویند حکم عقل در این‌جا حکم عقل این هست که اگر بعث کرد باید ترک بکنی باید انجام بدهی اگر زجر کرد باید ترک کنی مگر ترخیصی بیاید، آن اطلاقش واضح نیست برای ما که حکم عقل این‌چنین باشد، آن اولی می‌گوییم حتماً این‌جا نیست از آن هم بگذریم این اطلاقش که همه‌جا این‌چنین است حتی این که شک می‌کنی جایی که این به عنوان دین دارد می‌گوید یا به عنوان شخص دارد می‌گوید، چنین اطلاقی در حکم عقل احراز نشده برای ما، که می‌گوید که بله، بله هر جا به عنوان دین و به عنوان مولا دارد می‌گوید در آن‌جا درست است مادامی که ترخیصی به تو نرسیده باشد چه می‌دانی ترخیص نیست چه شک داری ترخیص هست یا نه، آن‌جا مسلک علمین می‌آید اما آن‌جایی که اصل مطلب مردد است این‌جا نمی‌دانیم.

س: ...

ج: نه آن جزم به عدم داریم، این‌جا این است که احراز نکردیم یعنی اگر از آن دست

س: ...

ج: آن‌جا می‌گوییم جزماً حکم عقل در آن‌جا وجود ندارد آن‌جا، از این هم می‌گوییم دست برداریم جزم به این نداشته باشیم احراز نکردیم آن مطلب در این‌جاها وجود دارد، پس می‌شود دو تا.

و اما اشکال سومی که به استدلال به این روایت هست این هست که ضعف سند، چون کسانی که این روایت را روایت کردند مجهول الحالند راوی مباشر از حسن بن علی علیهما السلام الفجیئ العقیلی است الفجیئ العقیلی در رجال لاتوثیق له و لاجرح. از فجیئ العقیلی نقل می‌کند ابی بکر بن عیاش، او هم لاتوثیق له و لاجرح، از ایشان نقل می‌کند ابی معمر، ابو معمر هم لاتوثیق له و لاجرح، بنابراین این چند تایی که قسمت آخر حدیث هستند و این‌ها هیچ‌کدام احوالات آن‌ها برای ما روشن نیست. بنابراین ولو تا این‌جا سند تمام باشد فرضاً، اما این سه نفری که آخر سند هستند بخصوص راوی مباشر، این‌ها آدم‌های مجهول الحالی هستند و بنابراین حجت نیست. تنها یک راه برای حجیت باقی می‌ماند و آن این هست که اربلی قدس سره در کشف الغمّه، عبارتش این‌جوری هست «و قال الحسن علیه السلام لمّا حضرت ابی الوفاة اقبل یوصی» که او اسناد جزمی داده ایشان، و چون اربلی معاصر با ابن طاووس است و توی خود کشف الغمّه بعضی مباحثات خودش با ابن طاووس را هم ذکر می‌کند. چون معاصر با ابن طاووس است و آن اوایل قرن هشتم است یعنی هفتصد و خرده‌ای وفات ایشان هست و آن ازمنه، ازمنه‌ای است که احتمال حسیت در این‌ها وجود دارد، بنابراین اگر کسی این راه را مقبول باشد عند او، به این راه می‌تواند بگوید این حدیث، این وصیت‌نامه اعتبار سندی دارد و الا دیگر ما راهی برای اعتبار سند نداریم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.